



نگاهی به راهکارهای واژه‌گزینی در زبان فارسی دری

محمدحسین یمین (استاد دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل)

زبان، به مثابه پدیده اجتماعی و وسیله افاده‌کننده مفاهیم، رسالت دارد که تحولات متداوم اجتماعی را در عرصه‌های گوناگون منعکس سازد. برای ایفای این وظیفه، در هر برهه زمانی، گنجینه واژگانی آن ناگزیر باید دستخوش دگرگونی‌هایی گردد که یکی از عوامل آن واژه‌گزینی و واژه‌سازی است.

این امر در زبان فارسی دری، طی روند تکامل آن، همواره الزامی بوده و، در هر مرحله، نحوه ویژه خود را داشته است. مثلاً در دوره میانه زبانهای ایرانی، از واژه بییم با پیشوند واژه‌ساز بی- و یا با پسوند واژه‌ساز -گین واژه‌های بی‌بییم و بی‌گین ساخته شده است.^۱ حال آنکه امروز، به جای بی‌گین، واژه بیمناک به کار می‌رود و بی‌بییم متروک است. یا، در ادوار گذشته تاریخ زبان فارسی دری، از واژه‌های زیان و شوی (= شوهر) با پسوند -مند زیانمند و شوی‌مند ساخته می‌شد. اما امروز زبان فارسی دری راهکارها و ضوابط ویژه واژه‌گزینی پیدا کرده که در خلال حیات تاریخی این زبان شکل گرفته و راه انکشاف و تکامل را می‌پیماید. در جنب این شیوه‌های نو، بعضاً طرزهای واژه‌گزینی و واژه‌سازی در زبان فارسی تا حدی استواری خود را حفظ کرده و حتی در درازنای قرن‌ها معروض دگرگونی نشده است.

در واژه‌گزینی زبان فارسی دری، وندها، همانند واژه‌های آزاد، بعضاً ویژگی‌های

۱) راستارگویوا، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران ۱۳۴۷، ص ۳۵.

چندمعنایی^۲، هم‌معنایی^۳ و هماوایی یا هم‌نگاشتی^۴ دارند. مثلاً -وار در بزرگوار پسوندِ تملیکی، در دیوانه‌وار پسوند تشبیهی و در شاهوار پسوند لیاقت است. یا پسوند -آر با بنهای فعلی متعدد نقشها و معناهای متعدد پیدا می‌کند: خریدار (فاعلی)، رفتار (اسم مصدر)، گرفتار (مفعولی). همچنین، در این زبان، وندهای هم‌معنا وجود دارد، مانند پیشوندهای نا- و بی- در واژه‌های ناکاره و بیکاره، ناقرار و بی‌قرار؛ یا پسوندهای -زاو -ستان در واژه‌های گلزار - گلستان، چمنزار - چمنستان، ریگزار - ریگستان، نيزار - نیستان و جز آن.

زبان فارسی دری، همان‌گونه که در ساحه‌گزینش واژه‌های مشتق توانمندی بسیار دارد، همچنان و البته بیشتر از آن، در عرصه‌ واژه‌های مرکب نیز از قدرت گسترده‌ای برخوردار است.

واژه‌های مرکب بر اساس یک هسته به وجود می‌آید که با پیوستن جزء وابسته به آن، با توجه به معانی متعدد از قبیل شباهت، کمیّت، کثرت، رنگ، تأکید، واژه‌های فراوان ساخته می‌شود؛ مانند

در مفهوم شباهت: شتر مرغ، فیل مرغ، کمان‌ابرو، گل‌رخسار

در مفهوم کمیّت: دوتار، چهارپای، هفت‌اقلیم، سه‌برگه

در مفهوم کثرت: زودزود، فوج‌فوج، خیل‌خیل

در مفهوم نقش عملی و آلت: قلم‌تراش، پنسل پاک، جاروب، موی‌خشک‌کن، دریانورد

در مفهوم رنگ: زردآلو، سرخ‌پوست، سیاه‌موی، سیاه‌سر

در مفهوم تأکید: شست و شوی، جست و خیز، تاخت و تاز

واژه مرکب، از نظر ترکیب و شکل، انواع زیادی دارد. در زبان فارسی دری، با داشتن زمینه مساعد واژه‌گزینی، در بسا موارد واژه مرکب هم به صورت مستوی و هم به صورت مقلوب آن کاربرد دارد بدون آنکه عموماً در معنا تغییری روی دهد؛ مانند چشم‌سیاه - سیاه‌چشم، کمان‌ابرو - ابروکمان، صدف‌دندان - دندان‌صدف.

از سوی دیگر، بعضاً با مقلوب ساختن ترکیب نحوی اضافی می‌توان واژه مرکب ساخت، مانند زاده‌شاه ← شاهزاده، شاه‌شاهان ← شاهان‌شاه، پهلوان‌جهان ← جهان‌پهلوان، مایه‌دست ← دستمایه، و حتی با حذف نشانه اضافه در گروه اسمی آن گروه به واژه مرکب بدل می‌گردد؛ مانند سرمایه، صاحب‌دل، دست‌بسته.

2) polysemy

3) synonymy

4) homonymy

در زبان فارسی دری، واژه‌های مرکب بسیاری با کاربرد پیشایندها و پسایندهای واژه‌ساز ساخته می‌شوند؛ از جمله

با پیشایندها: پس: پس‌منظر، پس‌انداز، پس‌کوچه، پس‌گویی، پس‌خانه
با پیشایندها: پیش: پیشرفت، پیشکش، پیش‌پرداخت، پیش‌تاز
با پسایندها: انگیز: دل‌انگیز، شورانگیز، فتنه‌انگیز، روح‌انگیز
با پیشایندها: پُر: پُرماجرا، پُرکار، پُرحوصله، پُرکیف، پُر توان

بدین گونه راهکارهای گوناگون واژه‌گزینی در زبان فارسی دری وجود دارد و این خود قدرتمندی آن را برای بیان هرگونه مفهوم و موضوعی نشان می‌دهد و حتی هر دانش‌واژه (اصطلاح) علمی و فنی معاصر را می‌توان با استفاده از توانش واژه‌سازی و واژه‌گزینی زبان فارسی دری به آسانی ساخت؛ مانند

راسیزم ← نژادپرستی، آنتروپولوژی ← انسان‌شناسی، ادیتینگ ← ویرایش، ادیتور ← ویراستار، اینستیتوت ← مؤسسه، آکادمیک ← علمی، بوکس ← مشت‌زنی، پاراگراف ← بند، پارلمان ← مجلس، گارانتی ← ضمانت، میکسِر ← مخلوط‌کن.

البته تا کنون برای شمار بسیاری از وام‌واژه‌های غربی معادلی در زبان پارسی دری رایج نشده است؛ اما، بنا بر سرشت مساعد این زبان و بر اساس گستردگی عرصه واژه‌گزینی در آن، می‌توان به آسانی برای آنها معادل یافت، از قبیل

assistant ← دستیار، antique ← عتیقه، باستانی، uniform ← لباس متحدالشکل، همسانه، projector ← نورافکن، theatre ← تماشاخانه، technocrat ← فناور، censure ← بازبینی، phonetics ← آواشناسی، lexicology ← واژه‌شناسی، phoneme ← واج، morpheme ← تکواژ، vowel ← واکه، consonant ← همخوان، morphology ← تکواژشناسی، assimilation ← همگون‌سازی، programm ← برنامه.

باید گفت که اکنون در افغانستان نهاد و مؤسسه‌ای رسمی و دولتی که در بخش واژه‌گزینی، اختصاصاً و به صورت متداوم و منسجم و همه‌جانبه، فعالیت داشته باشد وجود ندارد و لازم است که چنین نهادی طرح‌ریزی و بنیادگذاری شود تا با فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران، این مؤسسه بزرگ با تجارب بس عالی و سابقه دور و دراز و با کارهای بسیار گسترده و ثمربخش همکاری فرهنگی و علمی داشته باشد تا در ساحه پژوهشهای علمی، با ترویج دانش‌واژه (اصطلاح)های واحد فواید شایانی حاصل گردد. اکنون، در افغانستان، در آثار منظوم و منثور، در علوم گوناگون، و در رسانه‌های گروهی از جمله مجله‌ها و جراید، منفردانه، پراکنده و ناهماهنگ واژه‌گزینی می‌شود.

نمونه‌هایی از این واژه‌گزینی پراکنده را در شواهد زیر می‌توان سراغ گرفت:

مأخذ، پاورقی، پی‌نویس، پانویس، مرجع، پانویس، منبع، رویکرد
دانش‌پژوه، پژوهنده، محقق، پژوهشگر
سالگرد، سالروز، سالگره
تقویم، سالنما، جنتری
دهقان، زارع، کشاورز
مبتدا، نهاد، مسندالیه
خبر، گزاره، مسند.

این جریان طبعاً نمی‌تواند، در حوزه‌ای خاص، به ایجاد دستگاه واژگانی واحد استوار
و دارای کاربرد عام رهنمون گردد.

